

Heaven Official's Blessing

نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفاً این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanim.es.ir

@myAnimes

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفاً رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

HEAVEN OFFICIAL'S BLESSING

کتاب سوم- مسیر نامحدود

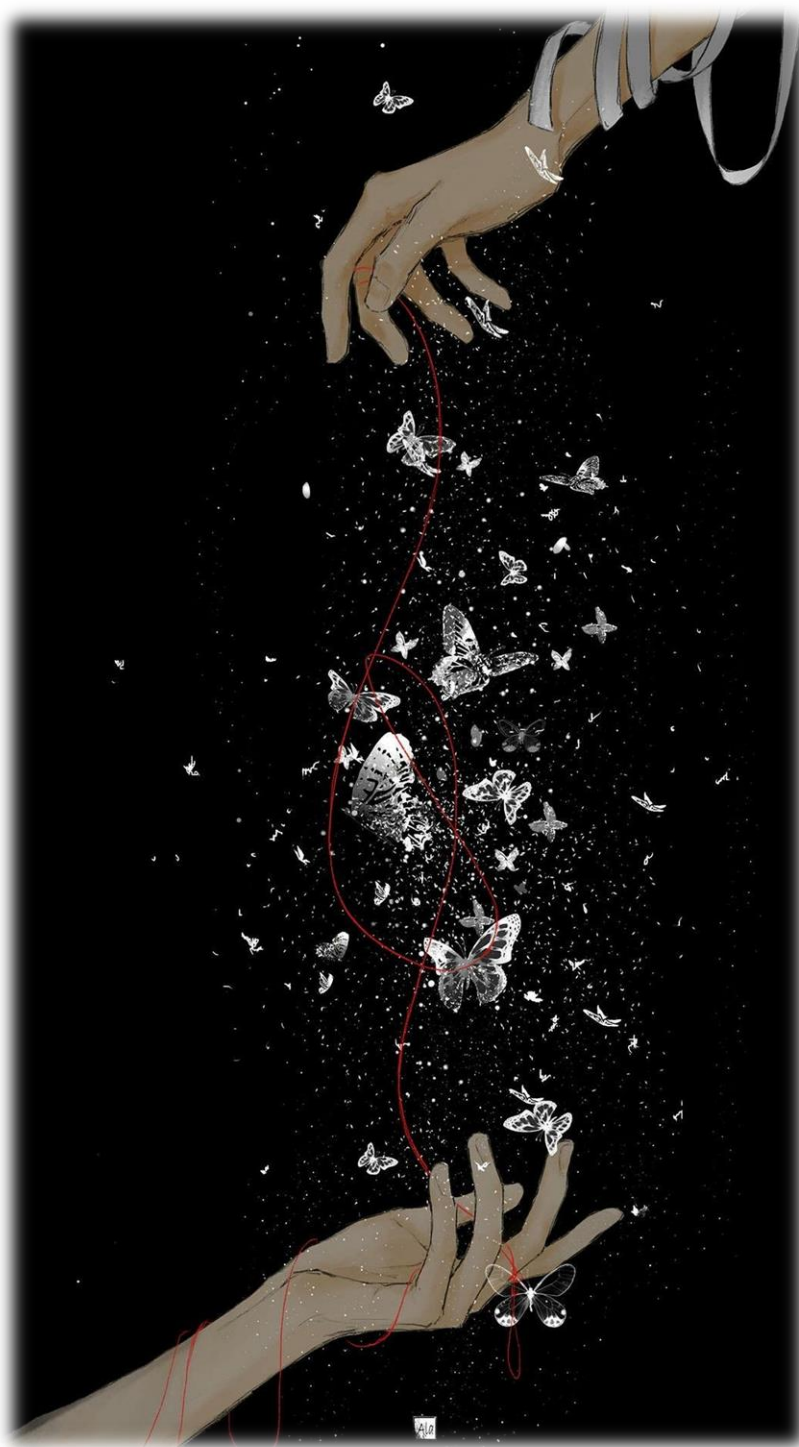
✿ آرک روح جنینی فصلهای ۸۹ تا ۱۰۰

✿ آرک آب سیاه فصلهای ۱۰۱ تا ۱۲۶

✿ آرک کوه تونگلو فصلهای ۱۲۷ تا ۱۸۰

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و
اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

https://t.me/lotus_sefid



فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

اگر مینگ یی میخواست از آزمون طفره برود میتوانست جوابی مبهم بدهد یا وانمود کند شوخی است. هرچند او دو سوال اول را به آسانی و بدون هیچ حقه ای جواب داد. آخرین جواب هم باید همانطور می بود این اصلا در شخصیت مینگ یی نبود که نرمال نبودش را نشان دهد.

شیه لیان و مینگ یی بهم خیره شده بودند پس از لحظاتی مینگ یی بالاخره به زبان درآمد. او با لحنی که هیچ تفاوتی با قبل نداشت گفت: «یکی از پنج ارباب عنصر، برادر کوچک ارباب آب وودو، ارباب باد چینگشوان!»

شی چینگشوان نیز سرش را تکان داد: «آه، برای چی نگفتی بهترین دوست من؟»

مینگ یی با شنیدن این سخن گفت: «کیو میگی؟!»

با شنیدن این حرف شیه لیان نفس راحتی کشید. همانطور که قبلا هم گفته شد شاید راهب سخنان پوچ را راهب یا جناب کشیش میخواندند ولی اون کسی نبود که لباس روحانیت یا معنویت بر تن داشته باشد. تا وقتی که در رده شیاطین و اشباح دسته بندی میشد هرگز نمیتوانست از دام خصیصه ویژه خودش فرار کند. سه جمله کامل شد و هر سه کاملا درست بودند. پس بنظر میرسید مینگ یی مشکلی ندارد مگر اینکه شی وودو و شی چینگشوان برادرانی با نسب خونی نباشند ولی چنین چیز شوکه کننده ای تقریبا ممکن نبود.

پیش از اینکه نفشش را کامل بیرون بدهد مینگ یی دست دراز کرد تا گلوی

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

شیه لیان را بگیرد. شیه لیان و هواچنگ همزمان آن دست را از خود دور کرده و دفاعش کردند. سرعت حرکت آن سه دست همچون رعد بود همین سبب شد شی چینگشوان با عجله روی پا برخیزد: «برادر مینگ، تو داری چیکار میکنی؟!»

مینگ یی با نگاهی خیره به شیه لیان نگاه میکرد سپس با لحنی تاریک و مرموز گفت: «شما سه تا سوال پرسیدی ولی توی راند قبل من فقط یه سوال پرسیدم!»

شیه لیان هم لبخند زنان گفت: «جناب ارباب زمین، خوب به قوانین فکر کنین ... من نگفتم هر مرحله میتونی فقط یه سوال بپرسی!»

مینگ یی گفت: «خیلی خوب، پس بزار الان سوالاتمو اضافه کنم، شما کی هستی؟»

شیه لیان پرسید: «مگه خودتون یه کم پیش بهش جواب ندادین؟!»

مینگ یی جواب داد: «خب شاید جواب من اشتباه بوده باشه! میشه اعلی حضرت توضیح بدن چرا یهو این بازی رو راه انداختن؟ و چرا این سه تا سوال عجیب رو پرسیدن؟ شاه اشباح توی دستکاری امور مهارت داره استفاده از حقه های ایشون برای سرگرمی کار مناسبی نیست!»

هواچنگ خندید: «خب تا وقتی ازش خوشم بیاد و هر طور دلم بخواد استفاده ش میکنم!»

باید دانست همزمان که شیه لیان و هواچنگ با تردید و شک به مینگ یی نگاه

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

میکردند او نیز به آنها مشکوک شده بود. درست لحظه ای به آنها مشکوک شد که بجای استفاده از دایره ارتباط روحی با لبهایشان سخن گفتند. شی چینگشوان نمیدانست آنها بر سر چه چیزی بحث میکنند اما جرات نداشت گوش گیرهایش را هم در بیاورد. فقط میتواند بگوید: «بسه بسه بسه، بهتون دستور میدم همین الان بس کنین و بهم بگین چه خبر شده؟! وگرنه... وگرنه منم میام دعوا!!» بعد مانند برق بادبزنش را درآورد ولی مینگ یی او را به کناری هل داد و گفت: «برو کنار! دردرس اضافی درست نکن!»

در این حین نسیم وهم آوری از آنجا گذشت. شعله های آتشی که درست کرده بودند و چهار نفری دورش ایستاده بودند با این باد شوم لرزید. هیکل ها و سایه های زیادی در نور آتش روشن شدند. حتی آندو مجسمه الهی روی محراب هم به خنده درآمدند اما نمیخندیدند، گریه میکردند اما گریان نبودند. منظره ای دلهره آور بود!

مینگ یی دوباره شی چینگشوان را کشید و با لحن هشدار آمیز گفت: «یه چیزی اینجاست!»

او ابتدا شی چینگشوان را هل داده و انداخت دوباره او را گرفته بود میکشید شی چینگشوان که سرگیجه گرفته بود در چشمانش ستاره می دید گفت: «برادر مینگ، میشه با من مهربون تر باشی؟!»

مینگ یی گفت: «وقت ندارم!»

شیه لیان که به آن دو مجسمه خیره شده بود ناگهان گفت: «چشمه‌اشونو نگاه کنین!»

هر چهار نفر آنجا را نگاه کردند و دیدند روی چهره خندان مجسمه‌ها رد خون دیده میشود بجای اشک دو رگه خون از چشمهای مجسمه‌ها می ریخت. این مجسمه‌های الهی که در مراسم‌ها متبرک شده و بخاطر قدرت دفع شیاطین پرستش میشدند.

اینها حتی اگر برای دفع شیاطین هم ارزشی نداشتند باز هم توسط موجودات غیر انسانی آلوده و تبدیل به اشیایی شیطانی نمیشدند. این راهب سخنان پوچ قطعا قدرت زیادی داشت. شی چینگشوان هنوز آنجا بود و مجسمه ارباب باد در برابرش قرار داشت و میگریست اشکهای خونین همچنان ضخیم تر و سنگین تر میشدند. قطرات اشک خونین روی زمین می ریختند و شکلی بهم پیچیده ایجاد میکردند. شی چینگشوان با حیرت گفت: «این چیه ؟ داره..چیزی میکشه!؟»

او نمیتوانست بفهمد آن اشکال چه طرحی را ایجاد میکنند و نمیتوانست هم نزدیک تر برود تنها از زوایای مختلفی نگاهش میکرد و سعی داشت متوجه آن بشود. شیه لیان خیلی زود متوجه شد این یک طرح خاص نبود بلکه کلمه ای وارونه بود!

سریع فریاد کشید: «نگاهش نکن! این برای تو نوشته شده!»

مینگ یی با کف دستش ضربه ای زد و هم ذرات خون روی زمین و هم دو

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

مجسمه را تکه تکه کرد و از بین برد. شی چینگشوان با چشمانی گرد و شوکه گفت: «برادر مینگ، تو...تو،تو،تو،یوقت نذاری برادرم اینو بفهمه ها!! وگرنه هیچ وقت نمی بخشدت!»

بیان نابود کردن مجسمه یک خدای آسمانی بی حرمتی آشکار بود اما مینگ یی آن روز نشان روی درب معبد را هم دو تکه کرده بود. این حرکات هیچ فرقی با نابود کردن خانه یک شخص و نواختن یک سیلی سنگین به صورت صاحبخانه نداشت. اگر این جریان لو میرفت و درباره این جریان سوال میشد آنان یکجا نمی نشستند تا کاری نکنند. کسی چه میدانست شاید نبردی طوفانی و سهمگین رخ میداد!

بعد شیه لیان اتفاقی سرش را چرخاند و متوجه نشان معبد شد که قبلا دو تکه شده و گوشه ای قرار داشت و شکل حروف تغییر کرده و مانند قبل درست نبود آن نشان رنگش آبی بود و عبارت هایی طلایی داشت که کلمات «معبد آب و باد» رویش حک شده بود اما الان آن کلمات با رنگ سرخ خون ترکیب شده و تغییر شکل یافته و کلمه «مرگ» را بوجود آورده بودند.

در چشم بهم زدی چشمان شی چینگشوان را پوشاند و در دایره ارتباط روحی فریاد زد: «چشمات رو ببند!»

شی چینگشوان هم در جواب فریاد زد: «الان دیگه چی شده؟»

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

شیه لیان برایش توضیح داد: «هیچی فقط کلمات روی نشان معبدتون هم تغییر کردن ... اون موجود میدونه که نمیتونی بشنوی پس کارش رو به نوشتن تغییر داده!»

«چی؟! شی چینگشوان با صدای بلندی گفت: «الان نه میتونم چیزی بشنوم و نه میتونم چیزی ببینم! اینظوری کور و کر نیستم!؟»

شیه لیان دست خود را رها کرد و گفت: «نگران نشو، آروم باش، ما بخاطر شما اینجاایم!»

مینگ یی پشت یقه شی چینگشوان را گرفت و او را به کناری کشید. شی چینگشوان دستانش را به حالت دعاگونه قرار داد و گفت: «چقدر اطمینان بخش!» همین که آن سخنان از دهانش خارج شد. سر و صدا و آشوب زیادی از بیرون معبد متروک شنیده شد. کمی بعد شیه لیان سایه های مبهمی را دید. بعد جمعیت زیادی از مردم فریاد زنان همچون شیاطین پیش می آمدند و مانند موج آنجا می ریختند.

این جمعیت پر از موجودات عجیب همچون هیولاهایی بیگانه بود. برخی سر نداشتند برخی دار زده شده بودند. برخی شمشیرهای تیزی در جمجمه هایشان فرو رفته بود. شکم برخی دریده بود و مواردی از این قبیل!

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

شی چینگشوان نه میتواندست بشنود و نه میتواندست ببیند اما از روی غریزه می توانست صدای پاهایی که آشوب زده و با بی نظمی حرکت میکردند را بشنود. در میانه آن شلوغی او به کناری رانده شد. با حیرت در دایره ارتباط روحی پرسید: «چه خبر شده؟ چی اومده اینجا؟ چرا یهو اینهمه آدم اینجااست؟!»

شیه لیان جواب داد: «چیز مهمی نیست ... این رژه شبانه انجمن آتش خونینه! بیاین سریع بریم بیرون!»

بر اساس سنت رژه های انجمن خونین جدای از روز، گاهی اوقات هنگام شب نیز این مراسم برگزار میشد. این رژه رونده ها نه تنها مردم را می ترساندند بلکه بیشتر مردم نیز هوس میکردند در این مراسم شرکت کنند. بنابراین آن آرایش ترسناک را استفاده میکردند. بنظر میرسید هر چهار نفرشان با این گروه از مردم برخورد کرده بودند.

این جمعیت پر سر و صدای مردم عادی، آرایش های واقعی و پیچیده نداشتند اما تعدادشان بسیار زیاد بود و نمیشد آنها را شمرد مخصوصا در آن شب سیاه ظاهرشان شبیه اشباح بنظر میرسید. شهرهایی که بعد از ساعات سرگرمی و موقع شب مراسم انجمن آتش را اجرا میکردند باعث میشدند محلی ها سریع درها را ببندند و در خانه پنهان شوند.

این رژه رونده های سرگردان شب برای مدتی وقتشان را اینطور میگذراندند ... اینها وقتی متوجه شدند درون معبد کسانی هستند هیجان زده شدند که طعمه

های خود را یافته اند در یک آن بیش از ۵۰ نفرشان یکباره به درون معبد کوچک هجوم آوردند.

آن چهار نفر در مرکز دوزخ افتاده بودند. شیه لیان دائم پشت سر خود را نگاه میکرد و تنها میتوانست هواچنگ را در کنار خود ببیند که دو قدم بیشتر از او فاصله نداشت ولی آندو نفر بیشتر از هفت تا هشت پا از آنان دور شده بودند او فریاد زد: «همگی بیاین بریم بیرون!»

هرچند در میانه آن رژه روندگان شب برخی حقیقتا خوش میگذرانند ولی در این میان چند تاجر ناقلا هم بودند که میخواستند از توریست هایی که برای تماشای رژه از راه دور آمده اند پولی به جیب بزنند. راهشان را بستند و نمیگذاشتند خارج بشوند با زور آویزان آنها شده بودند و چاپلوسانه میگفتند: «اربابان جوان یه ذره به ما انعام بدین!»

«اینهمه تلاش کردیم و لباس پوشیدیم ... اگه خوشتون اومده بهمون انعام بدین!»

«آره بابا واسه ما هم اصلا ساده نبوده ... این مراسم همش سالی یه باره!»

«اگه بهمون انعام ندین ارباب پیر اشباح میاد سراغتون!»

از آنجا که تمام این مساله هیچ ارتباطی با هواچنگ نداشت او ذره ای مضطرب نبود و وقتی این سخنان را شنید با صدای بلندی خندید: «من خیلی دوست دارم بدونم کدوم شبی جرات داره بیاد در خونه من!»

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

بعد شیه لیان نگاهی به جمعیت انداخت بعد از گوشه چشم چهره شبی به دار آویخته با صورتی رنگ پریده را دید او لبخندی دلهره آور بر لب داشت و همزمان طنابی را دور گردن کسی می انداخت.

هرچند همه آنجا در وضعیت درهمی بودند و چهره شان خونین بود و در صورتهایشان این حالت ها حک شده بود که - اگه منو بکشی میکشمت!-و-تو مُردی منم مُردم!!!- گاهی کسی هم روی زمین می افتاد و ناله میکرد سختی میشد میان یک بازیگر گریم شده واقعی و تقلبی فرقی دید ولی حس شیه لیان به او میگفت که -آن شخص- مشکلی دارد پس خیلی سریع دستش را به حرکت درآورد.

رویه پرواز کرد و سر آن شبخ آویزان را چسبید.

خیلی زود شبخ ناله ای سر داد و تبدیل به یک توده سیاه شد و به درون یک شکاف کوچک فرار کرد. هیچ کس متوجه نبود اما شیه لیان همه چیز را بخوبی میدید. او در دایره ارتباط روحی با صدای بلندی هشدار داد: «همه مراقب باشین! یکی لای جمعیت پنهان شده!»

در مقایسه با قبل بنظر میرسید یک توده شیطانی در معبد آب و باد پنهان شده که طبیعتا راهب سخنان پوچ نبود بلکه احتمالا یکی از نوکرانش بود که مشخص نبود از کجا آنجا ظاهر شده است. هرگاه برای مدت زیادی نمایش اشباح اجرا

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

شود قطعا یکبار هم شده اشباح واقعی در آن قاطی میشدند ظاهر شدن اینها در این لحظه همچون ریختن نفت بر آتش خطرناک بود.

مردم زیادی آنجا بودند معبد آشوب بود سرها بود که به هم برخورد میکردند پاها بود که یکدیگر را لگد میکردند سخت میشد فهمید این احساس شیطانی از طرف چه کسی ارسال میشود شیه لیان هواچنگ را گرفته و از معبد آب و باد خارج شدند. بعد میخواست از وضع دیگران پرسد ولی فهمید قدرت زیادی ندارد و قدرتش کاملا تخلیه شده است و نمیتوانست وارد دایره ارتباط روحی شود. در این موقعیت اورژانسی به سمت هواچنگ برگشته و گفت: «سان لانگ، یه کمی قدرت معنوی بهم بده بعدا جبران میکنم واست!»

البته این سخنش که میگفت «بعدا جبران میکنم واست!!» کاملا چرند بود. او هرگز نمیتوانست قدرتی که قرض میگیرد را پس بدهد. اما هواچنگ گفت: «بسیار خب!» دستش را دراز کرد و دست شیه لیان را گرفت.

شیه لیان میتواند موج گرمایی که از بدنش می گذشت را احساس کند. بعد چند انسان خونین از معبد پا به فرار نهاده و مستقیما به سمت او می آمدند. آخرین نفرشان در حین فرار اعضای داخلی شکمش بر زمین افتادند صورتش پر از جای کبودی بود و میشد هاله شیطانی را از او احساس کرد. شیه لیان بدون فکر دستش را بالا برد و از کف دستش نیرویی به سمت او رها شد و او را زد.

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

صدای انفجاری مانند ترکیدن بمب شنیده شد. همزمان نوری کور کننده درخشید. مدتی طول کشید تا شیه لیان بتواند خودش را جمع و جور کند. در آن جایی که شبخ شکم-پاره قرار داشت تنها مقداری خاکستر مانده بود. حتی سقف معبد آب و باد که روبرویشان قرار داشت نیز متلاشی شده بود. رژه رونده های سرگردان همه بر جای خود خشک شدند. از شدت شوک دیدن آن انفجار نورانی سفید، مو به تنشان سیخ شده بود.

« »

شیه لیان سرش را بالا آورد و آن معبد بدون سقف را دید بعد دست خودش را نگاه کرد در پایان سرش را چرخاند و به هواچنگ نگریست که پشت سرش ایستاده بود. هواچنگ لبخند زنان گفت: «همینقدر کافیه؟!»

« »

«کافیه ...» شیه لیان گفت: «در واقع ... خیلی بیشتر ... از کافی!»

هواچنگ گفت: «این یه کم بود ... بیشتر میخوای؟ هر قدر بخوای بهت میدم!» شیه لیان سرش را تکان داد. او قبلا از شی چینگشوان، نانفنگ و دیگران نیروی معنوی قرض گرفته بود آنان واقعا بخشنده بودند هرچند شیه لیان هرگز چنین احساسی را تجربه نکرده بود انگار نیرویی تمام خون درون بدنش را به حرکت درآورده و چیزی شبیه نیروی کهربا تمام بدنش را دربر گرفت.

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

اگر قبلا میگفت بخاطر قدرتهایی که از دیگران گرفته و باید آنها را نگه میداشت و ذره ذره از آنها استفاده میکرد تا ناگهان به اتمام نرسد. اما الان میتوانست اندازه یک کاسه پر بخورد و برای ده نفر هم بفرستد مشکلی پیش نمی آمد.

قدرتی که هواچنگ به او داد بسیار زیاد بود این قدرت چنان بدنش را پر کرده بود که می ترسید از جایش حرکت کند. از آن یک موج دستش وحشت کرده بود انگار چیزی در کنارش به مرز انفجار رسیده بود. از آرامش موقت اطرافش استفاده کرده و وارد دایره ارتباط روحی شده و گفت: «ارباب باد، کجا هستی؟ من از معبد اومدم بیرون ولی شما رو ندیدم!»

شی چینگشوان درون دایره ارتباط روحی ناله ای کرد و گفت: «عاللا، خدای من... اعلی حضرت چرا صدات اینقدر بلنده؟ منم از معبد آب و باد اومدم بیرون!»

شیه لیان کمی از قدرتش را کمتر کرد و به او گفت: «متاسفم.... درست نمیتونم این قدرت رو کنترل کنم...چطور رفتین بیرون؟ حالتون خوبه؟»

شی چینگشوان هنوز گوش گیر ها را در گوش داشت و چشمانش هم بسته بودند. پس گفت: «پفففف؛ برادر مینگ منو کشید بیرون دیگه! خدا رو شکر نزدیک بود این جمعیت لهم کنن!»

خیلی زود صدای مینگ یی در دایره ارتباط روحی طنین انداخت هرچند آن صدای یخ زده اش لبخندی که روی لبهای شیه لیان نقش بسته بود را از بین برد او گفت: «من نبودم!»

فصل ۱۰۸- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

او نبود؟!

اوه نه! شیه لیان با سرعت سرش را چرخاند: «ارباب باد، کی شما رو کشیده
بیرون؟!»